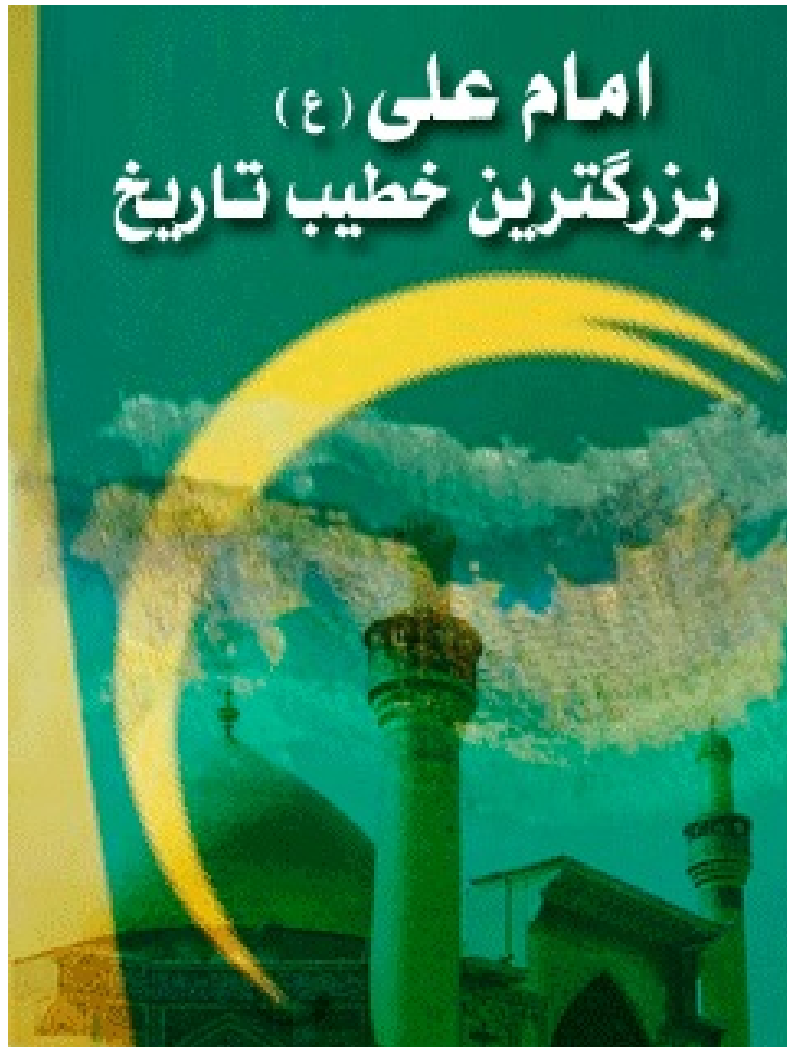


سنتام اللعلولها
نورفاطمه زهرا



كتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

امام علی (ع) بزرگترین خطیب تاریخ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی (ع) بزرگترین خطیب تاریخ

نویسنده:

احمد سپهر خراسانی

ناشر چاپی:

بنیاد نهج البلاغه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	امام علی (ع) بزرگترین خطیب تاریخ
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	تعریف خطابه
۷	تاریخ خطابه در یونان
۷	نتایج مطالعه تاریخ خطابه در یونان
۸	تاریخ خطابه در دنیای عرب
۹	خطبه این نباته
۱۰	خطبه اکثم بن صیفی (قبل از اسلام)
۱۰	علی بزرگترین خطیب تاریخ
۱۱	فصاحت و بلاغت سجع در کلام علی علیه السلام
۱۲	ایجاز و اطناب
۱۳	حسن مطلع
۱۴	مقام تشبیه در سخن
۱۵	تمثیل
۱۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امام علی(ع) بزرگترین خطیب تاریخ

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی(ع) بزرگترین خطیب تاریخ / نویسنده احمد سپهر خراسانی، - ۱۲۸۰ مشخصات نشر: تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ص ۳۹ فروست: (دانشنامه نهج البلاغه) شابک: ۹۶۴-۶۳۴۸-۸۴-۱۶۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۶۳۴۸-۸۴-۱۶۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس موضوع: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ق ۴۰ شناسه افزوده: بنیاد نهج البلاغه رده بندی کنگره: BP۳۷/س۲۷الف ۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۲۴۶۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم اگر بتاريخ جهان از جنبه ی فن خطابه بنگریم، و بشرح حال اعظم خطیبان ملتها نظر بیندازیم، بدون تردید بعنوان این مقاله که: علی بزرگترین خطیب تاریخ است اعتراف خواهیم کرد. این دعوی نه از روی تعصب دینی است، و نه تعبد فکری، و حتی اثبات این خصیصه را هم فضیلت تامه، برای علی نمی دانیم، چه او چنان آراسته به فضایل و کمالات است، که خطیب بودنش در مقابل سایر محسناتش، یکی از هزار، و اندکی از بسیار است. توضیح عنوان مذکور مستلزم بیان چند امر بعنوان مقدمه است، که بی آن اذهان را متوجه حقیقت موضوع نمی کند، و آن، نخست تعریفی باجمال از خطابه و خطیب، دوم، صفات و خصایص خطبان بزرگ، سوم، نحوه ی کار آنها و در آخر مقایسه ی با حضرتش. کمال بحث در این مسائل به حجم کتابی نیازمند است، و از عهده ی مقاله ای، هر چند طولانی، برنیايد. ولی چون در حد گفتاری محدود مورد تقاضاست، ناگزیر مقصود را فشرده و فهرست وار ذکر کرده، باشد که ضمن ادای تکلیف، خوانندگان هوشمند را اشارتی کافی باشد.

تعریف خطابه

خطابه عبارت است از گفتاری هیجان انگیز، که به منظور انجام، یا تکرار عملی بطور رسمی برای جمع گفته شود، و سخن از چیزهای مقنع باشد. معنی اقناع در این مورد آن است که مستمع گفته را تعقل و تصدیق کند، هر چند آن تصدیق به برهان نباشد. و به طوری که از تعریف مذکور استنباط می شود نکته ی مهم در خطابه، صرف تاثیر سخن و اقناع مستمع است، و نوع گفتار و مقصود هر چه باشد فرقی نمی کند، چه اضلال و تخدیر باشد، و چه ارشاد و تذکیر. باین جهت هم صفات خطیب ندیده گرفته شده است (اگر چه کسی بر حسن آن انکار ندارد) بنا بر این آنکه به سخنش خلقی را به گمراهی می کشد و کسی که قومی را از ضلالت می رهاند، هر دو را خطیب می گویند و سخنش را هم خطبه و خطابه می خوانند و نیز شرط حتمی نشده که نوع سخن از لحاظ فنی چگونه ادا شود، نثر باشد یا شعر، مسجع باشد یا مرسل یا ترکیبی از همه، و آیا خطیب (صفحه ۲) باید بارتجال (دهخدا= بالبداهه گفتن) سخن گوید یا قبلا آن را تهیه کرده باشد و نیز متن خطب از خودش باشد یا از دیگران نقل کند، و همچنین در آنچه می گوید مومن باشد یا نه، و لازم است دارای سجایای اخلاقی باشد یا خیر؟ اکنون قبل از اینکه بخواهیم از این تعریف نتیجه بگیریم، سخن را بر می گردانیم بذکر اسامی چند نفر از خطیبان نامدار جهان و اجمالی از خصایص آنها که ارتباط با فن خطابه دارد و برای مقایسه به کار می آید. می دانیم که در میان ملت های جهان، ملل یونان، روم، عرب (به ترتیب) در فن خطابه گوی تفوق را از دیگر اقوام ربوده بودند.

تاریخ خطابه در یونان

ارسطو (۱) حکیم یونانی اولین کسی است که این فن را تحت انضباط درآورد، و راجع به آن کتابی بنام: ریطو ریکا (۲) نوشت و جزء منطق و یکی از صناعات خمس است، و نیز واقفیم که در مائه پنجم و چهارم پیش از میلاد، در اکثر دولتهای سرزمین یونان، حکومت ملی داشتند، یعنی در امور اجتماعی ملت انجمن ساخته و مشاوره می نمود، و تصمیم های مهم اتخاذ می کرد. در این مشورت و گفتگو طبعاً کسانی که داناتر و خردمندتر بودند، و آراء ایشان بصواب نزدیکتر بود طرف توجه می شدند، و مخصوصاً اگر در تقریر و بیان زبر دست بودند، رای خود را پیش می بردند، و نزد قوم قدر و منزلت می یافتند، و مرجع امور واقع شده به ریاست و زمامداری می رسیدند، و چون این مقام را وسیله ی سخنوری و تاثیر کلام دریافته بودند، آنها را (خطیب) می نامیدند و نخستین کسی که در یونان (آتن) در این فن نمایش مخصوص یافت و به مهارت رسید، پریکلس (۳) نامی بود، و بوسیله ی همین قدرت بیان چهل سال بر مسند قدرت نشسته و آن را اداره می کرد. اما با همه ی شهرت و نیرویی که در این فن کسب کرده بود، گفتارهای خود را قبلاً تهیه و پس از حلاجی در جمع ادا می کرد. در آن عهد خطبای بزرگی بعرضه ی ظهور رسیدند، و از میان آنها دسته ای پیدا شدن که منظور شان از سخنوری غلبه ی بر حریف بود، و بنابر این جلد و مغالطه را باب کرده و رایج ساختند. بدیهی است این شیوه علاوه بر اینکه راه صحیحی نبود، موجب فساد اخلاق عامه را فراهم می کرد، و اینها را سوفسطایی (۴) می نامیدند، از همین رو است که سقراط (۵) مخالف آن بود و جان خود را نیز در این راه از دست داد. افلاطون (۶) و ارسطو دنباله ی مجاهدات سقراط را گرفتن، منتها خطابه های افلاطون دو نوع بود، دسته ای به شیوه ی ناپسند، و دسته ای معقولانه و تابع حکمت و حقایق امور. پس از آنها ایسو قراطیس (۷) ظهور کرد، که فن خطابه را نیز تدریس می کرد و معتقد به تکلف و تصنع بود، به حدی که یکی از خطبه هایش را ظرف ده سال تکمیل کرد! سرآمد و خاتم خطبای یونان دموستنس (۸) است. او نیز گفتارهای خود را قبلاً تهیه می کرد و (صفحه ۳) تمرین می نمود، و در مقابل آینه می ایستاد، و آنها را تکرار می کرد، و بلند می خواند، و حرکات هنر پیشگی از خود در می آورد، که سخنش بهتر در دلها جا گیرد. بطوری که استنباط می شود، موضوع و غرض خطبه های این خطیبان، سیاست و کسب قدرت و نفوذ در خلق و شهرت و جمع مال بود. بقول ویل دورانت مورخ نامدار: «گاهگاهی کفایت آن را داشتند که در راه وطن خدمات شریفی انجام دهند، ولی سخنوری را چندان با سفسطه و غرض ورزی و سیاست بازی آمیخته بودند که حتی در میان مبارزات انتخاباتی عصر ما نیز سابقه ندارد.» (۱) * * * * *

ARISTOTLE. ۲) RHETORIQUE. ۳) (۱) * * * * *
 .PERICLES. ۴) SOHISTE. ۵) SOCRATES. ۶) PLATO. ۷) ETARCOSI. ۸) DEMOSTHENES

نتایج مطالعه تاریخ خطابه در یونان

از مجموع مطالعه تاریخ خطابه در یونان نتایج زیر بدست می آید: ۱- موضوع و غرض سخنرانان امور مادی و دنیوی بوده و به مسائل اخلاقی توجه نداشتند و اگر هم کسانی در این راه قدم برداشته اند ضمنی بوده نه اصلی. ۲- سخنرانان با همه شهرت و مقامی که داشته اند و در کسب معلومات مقدماتی رنجها برده اند، و غالباً شغل منحصر آنان بوده، مع ذلک در ارتجال و بدیهه خوانی دست نداشته، و خطبه های خود را قبلاً تهیه می کردند، و حتی برخی خطبه ها را از دیگران می گرفتند یا می خریدند، چه استادانی بودند که کار آنها تهیه خطبه بود مانند ایزا گراتس (۱). ۳- غرور و تعصب و بکار بردن امثله ی مبتذل بین آنان متداول بود، حتی در گفتارهای دموستنس که بزرگترین بود دیده می شود، خاصه در موضوعهای قضایی و محاکماتی، و نمونه ی بارز آن خطبی است که بین او و آشینس مبادله شده است که بتمام معنی دور از جنبه ی انسانی و اخلاقی است. ۴- خطبا غالباً دارای سجایای اخلاقی نبودند و حتی برخی موجبات فساد جامعه را فراهم می کردند مانند سوفسطائیان. ۵- فن خطابه را نزد استادان خاصی تعلیم

می گرفتند، و تمرین می کردند، و علمی چون معانی و بیان و ادبیات می خواندند، و از فقه و سیاست نیز بی بهره نبودند، تمرین را زیاد پایبند بودند، چنان که دموستنس غاری برای خود تهیه کرده بود، و ماهها در آن بسر می برد، و مخفیانه به تمرین می پرداخت، و در این دوران یک طرف صورت خود را می تراشید، که نتواند از کنج انزوای خویش بیرون آید، با همه ی این احوال ذی فن بودند نه ذوفنون. ۶- از جنبه ی اخلاقی و صفات عالی نیز اگر بعضی عاری نبودند ولی مجامع محسنات شمرده نمی شدند. اکنون سری به روم و خارج از حوزه ی یونان بزنیم: اعظم خطبای روم، که شهرت جهانی دارند عبارتند از: کاتن (۲) سیاستمدار معروف، و سیسرون (۳) و یحیی زرین دهان، و اگوستین (۴) و لوتر (۵) آلمانی، که در مذهب مسیح انقلابی (صفحه ۴) بوجود آورد. و نیز بوسوئه (۶) و بوردالوست (۷) و فنلن (۸) فرانسوی، که اینان نیز دارای همان خصایصی بودند که برای یونانیان برشمردیم، و تکرار و تفصیل نمی دهیم، تاریخ گواه ماست. *****) (۱) (۴) CICERON. (۳) CATON. (۲) ISOCRATES. (۸) FENELON. (۷) BOSSUET. (۶) LUTHER. (۵) SAINTAUGUSTIN.

تاریخ خطابه در دنیای عرب

جهان سومی که باید مورد مطالعه قرار دهیم تا دعوی ما در سر مقاله قدرت دفاع بیشتری گیرد، دنیای عرب است همان عربی که علی از میان آنها برخاست. عرب قبل از اسلام، چیزی نداشت و در سایه ی شمشیر و ضیافت و فصاحت می زیست. شمشیر حافظ حقوق او بود، ضیافت دلیل بر روح انسانیش و بجای کتابت و تحریر، فصاحت و تقریر را در فیصله ی جدال و نزاع و صلح و اصلاح بکار می برد. از این روست که قریحه ی خطابه و شعر که مولود بیان است در آنها راه کمال را سپرد. در جائی که منطق و استدلال کمتر نفوذ دارد، کلام مرسل و شعر بهتر کار می کند، چه: این دو نوع کلام، با تخیل بیشتر سر و کار دارد تا برهان و تعقل. شعر زبان دل و روح است و خطابه و کلام مرسل فاصله ی بین استدلال و تخیل، و انفعالات و نفسانی ملتها در این دو موضوع نهفته است، از این رو است که در عرب، خطبه و شعر واجد مقام بلندی است، و در میان آنان خطبای بزرگی پیدا شدند از قبیل: هانی بن قبیصه، سخنران عصر جاهلیت که خطبه ی معروف (هالک معذور، خیر من ناج فرور) در جنگ قار از اوست، و کلامی مسجع است، و دیگر مرثد الخیر که خطبه بنام (اصلاح ذات البین) از او به جاست و پر از تکلفات لفظی است. و نیز مشاهیر خطبای جاهلیت، اکثم بن صیفی، قس بن ساعده و کعب بن لوی می باشند، که نمونه خطب آنها در متون تاریخ عرب یافت می شود، و همه متصنع و پر تکلف و شبیه به مقامه های ابوالقاسم حریری و حمیدی است. در عصر اسلامی این فن (خطابه) مقام خود را از دست نداد، بلکه تحول شگرفی در آن به وجود آورد. سبک خطابی عصر جاهلیت که در قید سجع و افکار محدود و موضوعهای بدوی بود، جنبش اسلامی را کفایت نمی کرد، پیغمبر اسلام و جانشینان او بویژه علی بن ابی طالب، خطابه را از زمین به آسمان بردند، و پس از آن هم این رو به دنبال شد، و در دوران خلفای اموی و عباسی و حتی ادوار بعد رایج بود، و خطبای برجسته ای پا به عرصه وجود گذاردند، که از آن جمله است: ابن سماک، معاصر رشد، و در قرن سوم هجری سعید بن اسماعیل نیشابوری و در قرن چهارم عبدالرحیم بن محمد حدّاقی فارقی و در همان قرن شیخ ابو علی دقاق نیشابوری و در قرن ششم ابن جوزی معروف و معاصر او اخطب خوارزم است و در قرون بعد از قبیل شیخ ابراهیم سقاء و بسیاری دیگر که مقصود تاریخ نگاری نیست، بلکه اشاره ای است بر این که فن خطابه قطع نشده، و (صفحه ۵) در هر عصری سر آمدانی داشته است، و از هر یک خطابه هایی باقی است. از جمله ی سرآمدان عصر اسلامی ابن نباته است که خطب زیادی از او باقی است و مستقلاً نیز طبع شده است، و بقدری این شخص معروف است و شهرت فنی دارد، که بعضی معاندان و غرض ورزان برای آنکه امام را تحقیر کنند نوشته اند، علاوه از اینکه تمام خطب از امام نیست و آنهایی هم که هست به مرتبه ای نمی باشد که از عهده ی دیگران بر نیابد، و از جمله شواهدی که می آورند، خطبه های ابن نباته است و ما می خواستیم مقایسه را از خطب قبل از اسلام شروع کنیم و بعد به نمونه های پس از اسلام

بپردازیم، ولی چون قلم بدن قصد بنام ابن نباته گشت، اول به آن پرداخته سپس به قبل از اسلام بر می گردیم، چون غرض ما تاریخ نویسی نیست بلکه یکنوع قضاوت و اظهار نظر است و اقامه ی دلیل ترتیب زمانی لازم ندارد. در اینجا رشته ی سخن را بدست ابن ابی الحدید می دهیم، چه او در شرح معروف خود این مقایسه را انجام داده و کار ما را سهل کرده است، او یکی از خطب جهادیه ابن نباته را با یکی از خطبه های جهادیه امام مقایسه کرده است و بدو لحاظ نقل سخن او بر اظهار نظر ما ارجحیت دارد، یکی آنکه در مذهب با ما هم طریقه نیست، و دیگر آن که برای چنین قضاوتی اصلحیت و اعلمیت دارد. اینک در ابتدا به نقل متن خطبه ی جهادیه ی ابن نباته پرداخته، سپس مقایسه را می آوریم و به رعایت اختصار از نقل خطبه امام که مفصل و به شماره ۲۷ است، صرف نظر کرده و خوانندگان را به متون نهج البلاغه که در دسترس همه است ارجاع می دهیم.

خطبه ابن نباته

ایها الناس، الی کم تسمعون الذکر فلا تعون (!) و الی کم تفرعون بالزجر فلا تغفون (!) کان اسماعکم تمج ودائع الوعظ، و کان قلوبکم بها استکبار عن الحفظ، و عدوکم یعمل فی دیارکم عمله، و یبلغ بتخلفکم عن جهاد امله، و حرخ بهم الشیطان، الی باطله فاجابوه، و ندبکم الرحمن الی حقه فخالفتموه، و هذه البهائم تناضل عن ذمارها، و هذه الطیر تموت خمیه دون او کارها، بلا کتاب انزل علیها، و لا رسول ارسل الیها، و انتم اهل العقول و الافهام، و اهل الشرایع و الاحکام، تندون من عدوکم ندید الابل، و تدرعون له مدارع العجز و لافشل، و انتم و الله اولی بالغز و الیهم، و احرى بالمغار علیهم، لانکم امناء الله علی کتابه، و المصدقون بعقابه و ثوابه، حضکم الله بالنجده و الباس، و جعلکم خیر امه اخرجت للناس، فاین حمیه الایمان؟ و این بصیره الایقان؟ و این الاشفاق من لهب النیران؟ و این الثقه بضمان الرحمن؟ فقد قال الله فی القرآن: (بلی ان تصبروا و تقوا- آل عمران) فاشترط علیکم التقوی و الصبر، و ضمن لکم المعونه و النصر، افتهمونه فی ضمانه؟ ام (صفحه ۶) تشکون فی عدله و احسانه؟ فسابقوا رحکم الله الی الجهاد بقلوب نقیه، و نفوس ابیه، و اعمال رضیه، و وجوه مضیه، و خذوا بعزائم التشمیر، و اکشفوا عن روسکم عار التقصیر، و هبو نفوسکم لمن هو املکک بها منکم، و لا ترونوا الی الجزع، فانه لا یدفع الموت عنکم. (و لا تکنونوا کا الذین کفروا و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل الله ذلک حسره فی قلوبهم و الله سحیی و یمیت و الله بما تعلمون بصیر- آل عمران) فالجهاد، الجهاد ایها لموقنون، و الظفر، الظفر ایها الصابرون! الجنه، الجنه ایها الراغبون! النار، النار ایها الراهبون! فان الجهاد اثبت قواعد الایمان، و اوسع ابواب الرضوان، و ارفع درجات الجنان، و ان من ناصح الله لیین منزلتین مرغوب فیهما، مجمع علی تفضیلها: اما السعاده بالظفر فی العاجل، و اما الفوز بالشهاده فی الاجل، و اکره المنزلتین الیکم اعظمهما نعمه علیکم فانصروا الله فان نصره حرز من الهلکات حریز، (و لینصرن الله من ینصره لقوی عزیز- حج). احتیاجی به ترجمه نیست، هم به رعایت اختصار مقاله، و هم از اینکه مراد از نقل آن تبیین مقام فصاحت و بلاغت سخن است، و این امر جز به زبان اصلی مفهوم نمی شود و کسانی درک کنند که اهل زبانند. ابن ابی الحدید پس از نقل تمام خطبه ۲۷ امام که مطلع آن این است: اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنه، چنین گوید: خطبه ابن نباته را با خطبه امام مقایسه کنید، و از دایره ی انصاف دور نشوید، و نسبت این دو با هم، مانند نسبت شمشیر چوبین با تیغ پولادین است. از خطبه ابن نباته، سستی و تکلف و خامی می ریزد، اکثر الفاظ نابجا بکار رفته و از لطافت و پختگی و زیبایی بیرون است مانند: کان اسماعکم تمج ودائع الوعظ، و کان قلوبکم بها استکبار عن الحفظ! و همینطور: تندون من عدوکم ندید الابل و تدرعون له مدارع العجز و الفشل. که از این قبیل در این خطبه و سایر خطب او زیاد است، و با همه ی این نقصها این کلام مسروق از امام است چه امام می گوید: اما بعد، ان الجهاد باب من ابواب الجنه و ابن نباته این معنی را گرفته و چنین می گوید: فان الجهاد اثبت قواعد الایمان و اوسع ابواب الرضوان و ارفع درجات الجنان! و نیز این عبارت امام: من اجتماع هولاء علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم. او این عبارت را ساخته است: صرخ بهم الشیطان الی باطله فاجابوه و ندبکم الرحمن الی حقه

فخالمتموه و همچنین از این گفته ی امام: قد دعوتکم الی قتال هولاء القوم... چنین بهم بافته است: کم تسمعون الذکر فلا تعون و تقرعون بالزجر فلا- تعلقون. نیز از امام است در خطبه مذکور: حتی شنت علیکم الغارات و ملک علیکم الاوطان. ابن نباته آن را گرفته و چنین گوید: و عدوکم یعمل فی ديارکم عمله و یبلغ بتخلفکم عن جهاد اصله. در اینجا ابن ابی الحدید به مقایسه ی خطبه ی جهادیه دیگری از ابن نباته می پردازد و برای احتراز از (صفحه ۷) اطاله از نقل آن خود داری و خوانندگان را به صفحات ۸۰ تا ۸۵ جلد دوم شرح ابن ابی الحدید ارجاع می دهیم. اکنون برمی گردیم به مقایسه ای هم از قبل از اسلام:

خطبه اکثم بن صیفی (قبل از اسلام)

این خطبه از اکثم بن صیفی یکی از خطیبان برجسته و نامدار عصر جاهلیت است: اسمعوا وعوا، و تعلموا، تعلموا، و تفهموا تفهموا، لیل داج، و نهار ساج، و الارض مهاده، و الجبال اوتاد، و الاولون کالآخرین، کل ذلک بلاء، فصلوا ارحامکم، و اصلحوا ارحامکم، فهل رایت من هلک رجع، او میتا نشر، الدار امامکم، و الظن کما تعلمون. این خطبه بنام قس بن ساعده ثبت شده است که او نیز از سرآمدان عصر جاهلیت بوده است، که حتی پیغمبر وی را ستوده است: اسمعوا و عوا، من عاش مات و من مات فات، و کل ما هو آت غریب، لیل داج، و سماء ذات ابراج، بحار تر خر، و نجوم تر هر، وضوء و ظلام، و بر و آثام، و مطعم و مشرب، و ملبس و مرکب، مالی اری الناس یذهبون و لا یرجعون؟... البته در قضاوت نباید انصاف را از دست داد و به تعصب گرائید. در میان گفتار این سخنرانان جملات زیبایی دیده می شود، حتی معانی دلکشی، اما با چند جمله ی زیبا و چند عبارت فصیح نمی توان به جنگ کسی رفت که تمام سخنانش فصیح و گفتارش بلیغ و معانیش زیباست. البته برای عرب بدوی که رشد خطب را در نیافته و سخنان علی را هنوز نشنیده، شاید کلمات مسجع و جملات کوتاه قس بن ساعده و اکثم بن صیفی و نظایر آنان را می پسندیده، و احیانا مجذوب می شده، ولی سخنان محدود آنها کجا و وسعت بیان و قدرت ترکیب جملات و تنوع موضوعات و رعایت محسنات، و تراوش معانی مختلف و مفاهیم گوناگون علی کجا، حتی در عصر فلسفه یونان و در عمر طلاق عرب. کدام مستمع است که با استماع الفاضلی چند فشرده، و غالبا دارای غرابت و تعقید و اختصاری نامطلوب و در حکم رمز و ایما قانع شود، و تحت تاثیر قرار گیرد و نتیجه ای که از خطبه منظور است حاصل گردد؟ چنانچه مکرر اشاره شد، شرح محاسن سخنان امام و مقایسه با یک یک سخنوران را کتابی نه، بلکه کتابهایی کافی نخوانده بود و بهتر همان است که به جزئیات نپرداخته، بحثی کلی در این باره نموده و مقال را خاتمه دهیم، باشد که اگر توفیقی حاصل شد، کتابی را در این خصوص ترتیب دارد.

علی بزرگترین خطیب تاریخ

اکنون بپردازیم باصل مطلب، یعنی به اینکه: (علی بزرگترین خطیب تاریخ) است. چرا؟ وقتی جواب ما سائل را قانع می کند که مستدل باشد و برای بیان استدلال ناگزیریم او را با بزرگترین خطیبان عالم در ترازوی سنجش قرار دهیم، هم از لحاظ اخلاقی و کمالات معنوی، و (صفحه ۸) غرض از ایراد خطب و هم ارزش فنی آنها که نمونه ای از قسمت اخیر را در بالا- ذکر کردیم. از لحاظ شایستگی اخلاقی خطیب و علو نفس، ما در هیچ تاریخی نمی بینیم که او را به صفات: عدل، تقوا، زهد، حکمت، دانش، فدا کاری، خلوص و... نستوده باشد، هر چند مورخ و واصف ضد اسلام و ضد علی باشد. (قولی است که جملگی برآند) در حالی که با مطالعه ی شرح حال سیار خطبای عالم، از یونان گرفته تا روم و عرب که خداوندان این فن بودند و سایر ممالک، چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، الی زماننا هذا، نه کمتر، بلکه حتی یک نفر را نمی جوئیم که با علی پهلو بزند و مستجمع کمالات صوری و معنوی باشد. لولا عجایب صنع الله ما نجت تلک الفضائل فی لحم و لا عصب کدام خطیبی را جسته اید که فن خود و حتی شخص خود را در راه خدا و برای خلق خدا مصروف کرده باشد و خود ذره ی طمع دنیایی حتی به قدر خردلی نداشته باشد؟ اسامی مشاهیر

ی را که بعنوان نمونه نقل کردیم، برای این بود که بیاد آورید، غرض هر یک جز کسب ریاست و قدرت و حطام دنیوی چیز دیگری نبوده، و اگر هم گاهی به یکی دو نفر بر می خوریم، از جهات دیگرش بی نقص نمی بینیم. چطور علی (ع) جامع صفات کمال است؟ برای آنکه در وجود علی، تمام صفات کمال جمع است: سیاست و تدبیر، عدل و تقوا، دانش و عرفان، رحمت و رافت، شجاعت و سطوت، بیان و تقریر، عمل و کار، فصاحت و بلاغت. او همه این صفات را دارد آنهم در حد اعلا. شما چه کسی را می جوئید که دارای این صفات متضاد باشد، تا ما با علی در یک ترازو قرار دهیم؟ بخاطر دارید که در بالا نقل کردیم که کمتر خطیبی وجود داشته که خطب خود را بداهه و ارتجالا ادا کرده باشد. خطیبان سخنان خود را قبلا تهیه و در تنظیم آن وقتها مصروف می کرده، چنانچه یکی از آنان برای تهیه یک خطبه ده سال رنج کشیده است. و اما علی، او در هر جا و هر مورد و در هر حال که اقتضا کرده، ایستاده و گوهر افشانی کرده است. بدون سابقه و تمرین قبلی، و دیدن مدرسه و استاد، و خواندن ادبیات و معانی بیان. این نیز یکی از صدها خصایص علی است که در دیگران یا نیست، و اگر هم هست، در حد شاذ و نادر و در موارد بخصوصی. یکی دیگر از خصایص علی این است که جامعیت دارد، هم خودش هم سخنانش. یعنی آنچه (صفحه ۹) خوبان همه دارند او تنها دارد. خودش جامع است. کلامش نیز جامع است. چه: سخنش، در عین سادگی، شور انگیز و در عین روانی، گاهی در پیچیدگی تصنیعات قرار می گیرد، مشحون است از صنایع لفظی و معنوی. در حالتی که دارد مرسل پیش می رود، مسجع می شود، جایی که تاثیر می خواهد (تاثیر بیشتری) به انواع تاکید و تشبیه و استعاره و مجاز دست می زند. تمثیل را ماهرانه بکار می برد، از آیات گرفته تا اشعار و مثلثهای سائر. اگر مثال مناسبی نیابد، از خود می سازد تا مقصود را مجسم کند. هر کلمه ای را بجایش می گذارد و اذا رایتهم حسبتهم لولوا مثورا. حسن مطلع و مقطع را زیاد دارد، چه لازمه تفهیم و تفهم و سرعت تاثیر و باقی ماندن اثر در مستمع است. زینت فواصل و زیبایی تقدیم و تاخیر را در نظر دارد. کلامش خالی از الفاظ رکیک، تعقید، اشتقاقیات شاد و نادر یا مخالف قیاس زمان است، منفور الاستعمال ندارد، مجازهای مستهجن، تشبیهات مستشبع در آن دیده نمی شود، عذوبت نطق و قدرت طبع و طلاقت لسان را کسی مانند علی ندارد، آنهم در حد جامعیت، لطف ترکیب الفاظ را با حسن اداری معنی در همه جا رعایت نموده است، گفتارش هم همه بدیهه است، از لحاظ معنی حاوی مکارم اخلاق است و حاکی مصالح امام. چیزی نیست که بشر را فایده بخشد و در آن نباشد و سخنانش از آن حکایت نکند. هم آیت وعید است و هم مژده ی امید. در عین اینکه کار و کوشش را می ستاید، خلایق را از دام علایق گریز می دهد. راهنمای زندگی، تزکیه ی نفس، تقویت روح، انسانیت مطلق است. درس شجاعت، مناعت، فضیلت، کرم و تمام فضایل می دهد. از جنگ سخن می گوید، از اقتصاد، از سیاست، از مدیریت و از همه چیز، از قرار خاک، تا مدار افلاک، عجز الواصفون عن صفته. دوست و دشمن، دانا و کانا، عابد و عاصی، دانی و قاصی، راستی به برتری او معترفند، سنجش علی، با سایر خطبا مقایسه ی عذار سپید ماه، با گیسوی شب سیاه است. آنچه ستودیم، همه از سخنانش پیداست، استشهاد از بیانات او برای آنچه گفتیم، میدان وسیعی می خواهد. چه اینهمه کمال را، نمی توان با جمال نشان داد و جلوه ی صباح را با نور مصباح شناساند و برای آنکه سخن را دفعه کوتاه نکرد و نتیجه ای گرفته باشیم، سیری کلی در محسنات خطب نموده، با ذکر شواهدی از آن، باشد که ادای تکلیف شده باشد هر چند ناقص. (صفحه ۱۰)

فصاحت و بلاغت سجع در کلام علی علیه السلام

می دانیم که رعایت سجع در میان خطبا معمول بوده، حتی بین یونانیان و رومیان، و در میان سخنرانان عرب نیز بشدت رواج داشته است، بجایی که غالب آنها جز به سجع سخن نمی گفته اند، و این قید به حد تکلف رسیده بود تا جایی که گاهی سخن را از زیبایی می انداخت. و نیز آگاهییم که سجع در نثر، در حکم قافیه در شعر است، کلام را زینت می دهد و آهنگین می نماید و اگر در آن افراط نشود و بندرت استعمال گردد و بجایش باشد تردیدی نیست که چنین سخنی زیباتر به گوش می رسد و حافظه زودتر

آن را می پذیرد و در طبایع بهتر جا می گیرد، همچون این آیات شریفه: مالکم لا ترجون الله وقارا، و قد خلقکم اطوارا. یا: الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا. یا فیها سرر مرفوعه، و اکواب موضوعه. که چقدر آهنگین و خوش ادا شده است. سجع اقسامی دارد، که در علم بدیع به آن متعرض است. امام با آنکه سخنش مرسل است و بهترین اسلوب سخن نیز همان است، گاهی کلامش را با یکی دو سجع نمکین می کند، و چون زیاد بکار نمی برد و بموقعش استعمال می کند و بدون اینکه تعمدی داشته باشد از زبانش سرازیر می شود، نه تنها به سخنش تصنع نمی بخشد، بلکه زیباتر می کند، چنانکه خطاب به اهل بصره در خطبه ۱۳ می گوید: کنتم جند المره، و اتباع البهیمه، و غافجبتهم، و عقر فهربتهم. اخلاقکم دقاق، و عهدکم شاقق، و دینکم نفاق، و ماوکم زغاق. و المقیم بین اظهرکم مرتهن بذنبه، و الشاخص عنکم متدارک برحمه من ربه، کانی بمسجدکم کجو جو سفینه قد بعث الله علیها العذاب، من فوقها و من تحتها، و غرق من فی ضمنها. در معنی نیز مناسب مقتضای حال و کوبنده است و نیز تشبیهی بجا آورده شده است. در خطبه ۱۸ وصف قرآن چنین آمده: و ان القرآن ظاهره انیق، و باطنه عمیق، لا تفنی بعجائبه و لا تنقضی غرائبه و لا تکشف الظلمات الابه. سجعیهای امام معمولا- جز یکی دو مرتبه تکرار نمی شود، و بقورا یا عوض می گردد، یا کلام مرسل می شود. جز موارد نادر که احساس ملال و سنگینی در آن نرود و بیشتر دو سجعی است مانند: اشرف الغنی، ترک المنی. یا من اطال الامل، اساء العمل که دو جمله اخیر دارای ترصیع است، و این صنعت اگر بدون تکلف آورده شود کلام را زیباتر می کند، مانند آیه: ان الابرار لفی نعیم، و ان الفحار لفی جحیم. یا این عبارت حریری در مقامه صنعانی ی وی: و هو یطبع الاسجاع بجواهر لفظه، و یقرع (صفحه ۱۱) الاسماع بزواجر وعظه. به این عبارات مسجع عهد جاهلی توجه شود که چقدر ثقیل به طبع می آید و از گفته های صحار العبدی است: ارض سهلها جبل، و ماوها و شل، و تمردها دقل، و عدوها بطل، و خیرها قلیل و شرها طویل، و الكثير بها قلیل، و القلیل بها ضایع، و ماورائها شر منها. سنجش این سخن با سخنان علی، مقایسه ی مناره ی بلند، بدامن الوند است. یا شب ظلمانی، با روز نورانی. ما نیاز بیشتر در این امر نداریم. چه تمام نهج البلاغه مشحون از شواهد برتری آن با سایر سخنان سخنوران، قصد ما دادن مفتاحی است در این باره به خوانندگان با ذوق. صفحه ۱۱.

ایجاز و اطناب

علی در خطب خود، هنگام اقتضای مقام به اطناب می پردازد، و سخن را طولانی می کند، تتابع جملات را بکار می برد، چه می داند که حاضرانش نیاز به تفهیم بیشتری دارند که نمونه ی آن خطب مفصل اوست. بر عکس در حین لزوم، کلام را می افشرد که در دو کلام، معنی دو گون را جا می دهد، در این مورد تکرار و تتابع را بکار نمی برد، یک کلمه را مهمل نمی گذارد، کمتر حرف و کلمه را استعمال می کند، اما در معنی پر است، یک جمله اش کتابی تفسیر دارد. اینک نمونه ای از صدها سخنان او: ۲۱- و من خطبه، و هی للعظه و الحکمه: فان الغایه امامکم، و ان ورائکم الساعه تحدوکم، تخففوا، تلحقوا، فانما ینتظر باولکم آخرکم. (همانا آخرت جلو است، قیامت شما را از پس می راند، و بخود می خواند، و زر و بال خویش را سبک کنید، تا بتوانید به کاروان برسید. آن که اول رفت، انتظاری آخری را دارد، تا همه با هم به سر منزل نهایی برسند، و با سایر رفتگان پیوند نمایند. لطف این کلام را نمی توان بقلم آورد که فصاحت و بلاغت چون زیبایی است. یدرک و لا یوصف. این همه معنی با این ایجاز جز با اعجاز حمل نتوان کرد. مثالی دیگر: خالطو الناس مخالطه، ان متم معها بکو علیکم، و ان عثتم حنوا الیکم. (چنان با مردم سیر کنید که اگر مردید، بر شما گریه کنند، و اگر مانند بپذیرند) که یک دنیا مکارم اخلاق در سطر کوتاهی جا داده شده است، با الفاظی ساده و بی تکلف و فصیح، و این جمله ی کوتاه هم نمونه ی دیگر: و همچون ظرفی را ماند که دریایی در آن گنجانده شده باشد. اشرف الغنی، ترک المنی. (شریف ترین توانگری، ترک آرزوهاست) و نیز: رب قول، انفذ من صول. (بسا سخنی که از جمله نافذتر است) (صفحه ۱۲) که ذوق خوانندگان ما را بی نیاز از توصیف و تفسیر می کند. این سطر حماسی نیز که در نهج البلاغه به شماره ی ۹

ردیف شده شاهکار توصیف است و ظاهراً آن را در جنگ جمل خطاب به طلحه و زبیر و یاران آنها نموده است: و قدار عدوا، و ابر قوا، و مع هذین الامرین الفشل، و لسنا نرعد حتی نقوع، ولا نسيل حتى نمطر. (با اینکه برای جنگ جوش و خروش انداختند و رعد و برق بپا کردند، با این حال بزدلی و سستی آنها آشکار شد. ما چنین نیستیم که بخروشیم و سانحه بر پا نکنیم و خبر از سیل بدهیم و باران نباریم). و در همین ایجاز و اطناب، در القای منظور، طبیعی را مانند که مطابق حال مریض نسخه دهد. اگر مستمع او ذهنش خالی بود و تردید و انکاری بر مفاد کلامش نداشت، به چنین کسی بطور ساده القا می کند، چنانکه می گوید: اذا قدرت علی عدو ک، فاجعل العفو عنه شکراً للقدره علیه. (چون به دشمن پیروز شدی، بشکرانه ی توانایی بر انتقام، از گناه او بگذر). و چون شنونده را در شک و تردید بیند، در آن بادات تاکید متوسل می شود مانند: ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان، اتباع الهوی، و طول الامل... الا و ان الدنيا قدولت حذاء، فلم یقی منها الاصباته... که در اینجا جمله را بان والا موکد کرده است، و اگر مستمع در انکار باشد یا در جهل کامل است. سوگند نیز بکار می برد، مانند خطبه سوم (شققشقیه) بمطلع: اما و الله لقد تقمصها فلان. تا منکر باور کند و شک را به یقین آورد و منظور از خطابه که اقتناع است انجام داده باشد. اگر به سخنان امام نظر بیندازیم جملاتی که خطاب باهل کوفه است که با وی غدر کرده اند و نیز خوارج، تمام رموز تاکید را بکار برده است، که خطاب باینگونه مردم این نوع سخن را اقتضا داشته است، باشد که اثر بخشد و از ضلالت بیرون آیند.

حسن مطلع

یکی از رموز بلاغت حسن مطلع است (یا حسن ابتدا، براعت مطلع، براعت استهلال) و آن چنان است که شاعر و خطیب جهد کند، تا اول بیت یا خطبه، سخن مطبوع و مصنوع و لفظ لطیف و معنی غریب و بدیع بکار برد. طوری باشد که مستمع را در همان و حله ی اول بطرف خود جلب کند، و در اشتیاق و انتشار شنیدن بقیه ی کلام نگهدارد. این نکته علاوه بر اینکه سخن را می آراید، مستمع را نیز در قبول کلام بعدی آماده و در (صفحه ۱۳) حقیقت ذوق او را قبلاً تسخیر می کند، خاصه در مسائل خطابی که غالباً با برهان سر و کار ندارد. امام نیز در این موارد در صدر قرار دارد، و عجیب تر آنکه همه را آنا می آفریند، از پیش تجربه نکرده، تمرین نموده، بداهه ادا می کند و به صرف دیدن مستمع می داند چه باید بگوید و چگونه روحش را تسخیر کند. در خبر است که شعر قفل است، و مفتاح آن مطلعش می باشد. مثال از شعر: بیت محمد بن وهب: ثلثه تشرق الدنيا بیهجتها شمس الضحی و ابو السحق و القمر یا بیت محمد بن هانی از قصیده اش: ما شئت لا ما شئت الاقدار فاحکم و انت الواحد القهار امام وقتی می شنود خوارج می گویند: (لا حکم الا الله) و این سخن دهن به دهن می گردد. چنین ایراد سخن می کند: ۴۰- کلمه حق ایراد بها باطل، نعم انه لا حکم اله الله، ولكن هولاء یقولون: لا امره الا الله، و انه لا بد للناس من امیر بر، او فاجر یعمل فی امرته المومن، و یستمع فیها الکافر... توجه بتناسب و لطف و ارتباط جمله اول سخن بکنید با مطالب بعد و معنی چنین است: (حرف حقی است که باطل از آن خواسته شده است. آری، درست است که جز برای خدا حکمی نیست ولی اینان می گویند: حکومت خلق مختص خداست نه غیر او. در صورتی که خلق را حاکمی باید، چه بد، چه خوب که زیر بیرق او، مومن بطاعت خود بپردازد و کافر به تمتع از روزگار خویش). یا مطلع کلام ۶ امام است و اهمیت و ارزش آن را وقتی درک می کنیم، که شان ایرادش را بدانیم، و او جمله ی اول را که تمثیل است، وقتی ادا می کند که طلحه و زبیر نقض بیعت کرده می گریزند، و مردم از او می خواهند که در پی آنها نرفته، و به جنگ نپردازد، که شاید هم احتمال می دادند علی شکست بخورد، او در این مورد سخن را باین جمله آغاز می کند: والله لا اکون کالضبع، تنام علی طول اللدم. (بخدا سوگند که من چون کفتار خفته نیستم) در اینجا مستمع می فهمد که علی چه می خواهد بگوید. فوری درک می کند که غرض او نفی درخواست پند گویان، و اثبات شهامت و پایداری و مصلحت روز و مبارزه است، سپس می گوید: یعنی پس از این مطلع گویا: حتی یصل الیها طالبها و یختلها را صدها ولکنی احزب بالمقبل الی الحق المدبر عنه و

بالسامع المطیع العاصی المریب ابداء، حتی یاتی علی یومی، فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله نبيه حتى يوم الناس هذا. (بخدا سوگند، من کفتار نیستم که در سوراخ خود بخسبم، و شکارچی با فریب حرکت چوب مرا گول بزند و صید کند، ولی (صفحه ۱۴) من به کمک آنکه روی به حق آورده می گویم، کسی را که پشت به آن کرده، و به باطل گرائیده است، و بیاری موافقان مخالف را از بین می برم، و تا هنگام مرگ بر این پیمان استوارم. از روزی که پیغمبر خدا رحلت کرده تا امروز، از حقم ممنوع بودم، و دیگران بر من برتری داشتند). در هنگامی که مردم را به جنگ شامیان می خواند، و دستور داده بود که در خارج شهر متمرکز شده و بشهر نیایند، تا آماده ی حرکت باشند، ولی برخی از آنان پنهانی بشهر می آیند و مراجعت نمی کنند و جمعیت کافی فراهم نمی شود، امام به کوفه برگشته خطاب به مردم چنین می گوید: اف لکم. (اف بر شما، وای بر شما) علی خداوند اخلاق و ادب است، مردم دوست است، با این حال این مطلع را ادا می کند. چرا؟ برای آن که طرف خطابش مردم جبون، و از جنگ فراری و بی حمیت هستند، او مقتضی می داند که چنین مطلعی خطاب بآنها بیاورد، باشد که غیرت آنان بجوش آید، و سپس بقیه خطبه را می خواند که به شماره ۳۴ است و به رعایت اختصار نقل نمی کنیم، و مطلع می رساند که امام چه می خواهد بگوید. مطلع خطبه ۳۵ و نیز خطبه معروف قاصعه به شماره ۱۹۲، در تناسب مطلع یا مفاد خطب نیز دلیل بارزی بر دعوی ماست و از این قبیل در نهج البلاغه فراوان است.

مقام تشبیه در سخن

بلغا دانند که تشبیه جمال خاصی بکلام می بخشد، و آن مقصود را از پرده ی خفا در می آورد، دوری را نزدیک می کند، به معنی رفت و وضوح می دهد. تشبیه مشارکت دو امر است در یک معنی، و در اصطلاح عبارت است از الحاق امری به دیگری در وصفی که مخصوص بدان است. مثلا اگر بخواهند کسی را به شجاعت توصیف کنند، می گویند بغایت شجاع است و این سخن عاری است، اما اگر بگوئید: او مانند شیر است، آن را تشبیه نامند، و بدیهی است که نیروی این سخن به مراتب بیش از عبارت عادی است. و آن نیز اقسامی دارد که در علم بیان متعرض است و جای آن اینجا نیست. در سخنان امام، این صنعت و اقسام آن زیاد دیده می شود، چنانکه در فضیلت علم گوید: العلم نهر و الحکمه بحر و العلماء حول النهر یطوفون و الحکماء وسط البحر یفوضون و العارفون فی سفن النجاه یسرون. (صفحه ۱۵) امام برای دانش صحنه ای ساخته و آن را تجسم داده است، علم را به نهر تشبیه نموده و حکمت را به دریا، جمعی را نشان می دهد که در اطراف نهرند (علما)، و عده ای را تصویر می کند در وسط دریا شناورند (حکما) و اشخاصی را که راکب سفینه اند برای نجات از این عالم (ارباب معرفت). قدرت تشبیه و زیبایی آن و رعایت نکات فنی انسان را به اعجاب وامی دارد که چگونه علم را از پرده ی خفا بیرون زده و تمام جهات و آثار و خصوصیات آن را مشخص نموده است، و اهمیت ظرافت طبع و لطافت تشبیه از آنجا بهتر مفهوم می شود، که او در عصری بکار می برد که بزرگترین فصیحای عرب، چون امر و القیس صاحب معلقه ی مشهور که امام در یکی از کلمات قصار ش از او نام می برد، تشبیهاتش چقدر بدوی و در دایره ی فکر محدودی سیر می کند. از جمله: صحرای خشک را به شکم گور خر و زوزه گرگ را به ناله مرد عیالمند و پشکل آهو را به فلفل و انگشتان ظریف معشوق را به مسواک خشن و یا کرم های ناحیه ظبی، چه تشبیهای تهوع آوری! و نیز درندگان معروف به پیازهای گل آلود. اینک متن سخنان او در مواردی که ذکر شد: تری بحر الارام فی عرصاتها و قیعاتها کانه حب فلفل و تعطو برخص غیر شثن کانه اساربع ظبی او مساویک اسحل و واد کجوف العیر قفر قطعته به الذئب یعوی کالخلیج المعیل کان السباع فیه غرقى عشیه بار جائه القصوى انا بیش عنصل طرفه بن عبد که او نیز از سرآمدان فصیحای عرب است و صاحب معلقه ی دیگر، کشتی مسافری را که در دریا می رود، تشبیه کودکی کرده، که هنگام بازی خاک نرم را می شکافد. یشق حباب الماء حیر و مهابها کما قسم الترب المفایل بالید عمرو بن کلثوم معروف، بازوان معشوق را بدست و پای شتر جوان تشبیه می کند، چه دست و پای دلکشی!

ذراعی عیطل ادماء بکر هجان اللوم لم تقرا جنینا استعاره نیز که همان تشبیه اختصاری است در کلمات امام زیاد است و از هنر کنایه نیز حداکثر استفاده را بکار برده که فصحا را به حیرت می اندازد و می توانید در خطبه ۷ و ۹ نمونه آن را بجوئید و ما از تفصیل بیشتر معذوریم. (صفحه ۱۶)

تمثیل

تمثیل را که در فن بلاغت مقام رفیعی است نیز استادانه و ماهرانه بکار می گیرد، گاهی خود مثل می زند و زمانی از دیگران می آورد، از آیات قرآنی گرفته تا اشعار شعرا، یا امثله سائر. می خواهد کلام را رنگین کند، و به معنی تجسم دهد، شاهد بیاورد و در دید چشمهای کم نور در آید و قلوب تاریک را روشن کند و از بیانش نتیجه گیرد. بعنوان نمونه چند سطر از خطبه ی سوم را می آوریم و این مثل ساخته ی خود علی است: فسیرها فی حزوه خشناء، یغلظ کلامها و یخشن مسها و یكثر العثار فیها و الاعتذار منها، فصاحبها کراکب الصعبه، ان اشق لها خرم و ان اسلس لها تقحم... (آنگاه خلافت در حوزه ی خشن قرار گرفت با مردی شد که سخنش درشت بود و حضورش محنت زا. بسیار اشتباه می کرد و عذر آن را می خواست، چنین طبعی مانند کسی است که بر شتر سرکش و چموش سوار باشد، که اگر بخواهد مهارش را بطرف خود کشد، بینش پاره می شود و اگر از او بگذرد براه هلاکش می کشاند). با این مثال وضع شخصی را نشان می دهد که در تله گیر کرده، نه پای قرار دارد و نه راه فرار. و در همین خطبه بیتی از اعشی را آورده و به آن تمثیل جسته تا مطلب خود را قوت بخشد و از این قبیله امثله در طی خطب زیاد است. در نود مورد آیات قرآن را تضمین کرده و به سخن خود جلال بخشیده است، مانند آیه ی سی سوره ی یونس در خطبه ی ۲۲۲. در اینجا قصد داشتیم مقاله را به پایان برسانیم، که از حد متعارف خارج نشود، و چون در جستجوی نقل شاهدهی برای استعمال آیات بودیم، و بدون اراده کتاب نهج البلاغه را گشودیم، خطبه مذکور بنظر رسید و قرائت آن که بقصد پیدا کردن آیه بود، چنان نویسنده را تحت تاثیر قرار داد (با اینکه بارها آن را خوانده است) که دریغ آمد مقاله را بدون (حسن مقطع) ختم کند، ناگزیر چند سطری از آغاز و انجام آن نقل و تمام ترجمه را تقدیم می دارد تا بدانند وقتی می گوئیم: علی بزرگترین خطیب تاریخ، بی جهت نیست، و راه اغراق نپیموده ایم. او در این خطبه چنان دنیا و قبر و مسیر انسان را توصیف کرده، که آدمی خود را در تمام مراحل که او می گوید حاضر می بیند، و گویی خود این سفر را آغاز و انجام داده، یا در حال سیر این سفر است. قرائتش، استماعش، اعصاب را می لرزاند، انسان را از دنیا بیزار می کند. آدمی را به جایی می برد که خواهد رفت، قبل از اینکه رفته باشد. گویی فیلمی است که از جلو شما رد می شود، بقدری بیان علی در اینجا قوی (صفحه ۱۷) است، که شما الفاظ را نمی بینید، جملات را تشخیص نمی دهید، جز معنی و حقیقت و واقع در مغز شما راه نمی یابد، در حال معراجید، چنان در تخیل فرو رفته اید که نمی فهمید هنوز اینجا هستید، اینک برای آنکه شما را از انتظار در آورم عین خطبه را آغاز می نمایم: ۲۲- دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه، لا تدوم احوالها و لا یسلم نزالها. احوال مختلفه و تارات متفرقه، العیش فیها مذموم و الامان فیها معدوم و انما اهلها فیها اغراض مستهدفه، ترمیم بسهامها و تفنیهم بحمامها و اعلموا عباد الله انکم و ما انتم من هذه الدنيا علی سبیل من قد مضی قبلکم، ممن کان اطول منکم اعمارا و اعمر دیارا... فکیف بکم لو تناهت بکم الامور و بعثت القبور: «هناک تلبو کل نفس ما اسلفت و ردوا الی الله مولا هم الحق و ضل عنهم ما کایفرون». (دنیا سرایی است پر از درد و رنج، به مکر و دغل و ناراستی معروف، بهیچ حالتی پایدار نیست، اهلش جان بدر نبرند، احوالش دگرگون است، هر روز بنوبتی گردد، زندگیش ناخوش است، سلامتی در آن نایاب است، مردمش آماج بلاها، هر دم تیری می افکنند، آنها را به فنا می کشاند. بدانید ای بندگان خدا، شما و آنچه در این دنیا است، بهمان طریقی سیر می کند، که پیشینیان شما، که از شما عمرشان درازتر، و خانمانشان آبادتر، و آثارشان بهتر بود، کردند و گذاشتند و رفتند، آوازشان خاموش شد، پادشاهان فرو نشست، تنها شان پوسید، خانه هایشان خالی ماند و آثارشان محو گردید. کاخهای محکم بنیان برافراشته، و بالش

و بسترها را با سنگهای بهم پیوسته، و قبرهای فرو رفته، و سنگ لحد، معاوضه کردند، قبرهایی که در فضای ویرانی بنا شده، و با خاک انباشته شده است. گورها بهم نزدیک است، ولی ساکنان آن غریبند، بین مردم یک محله هستند که همه در وحشت و اضطرابند، و در عین اینکه کاری ندارند، در باطن گرفتاریهای فراوانی دارند. به وطن جدید خود مانوس نمی شوند، چون همسایگان بهم نزدیک نمی گردند، با اینکه مجاور یکدیگرند، و خانه هاشان نزدیک بهم است، چگونه می توانند دید و بازدید کنند، که پوسیدگی آنها را متلاشی ساخته، و سنگ و خاک مرطوب اعضای آنها را خورده است. گمان کنید هم اکنون شما جای آنهائید، و براهی که رفته اند هستید، و این گورها شما را گرو گرفته اند، و جایی که همه را فرا خواهد گرفت، شما را در بر گرفته است، در این وقت به شما چه دست خواهد داد، وقتی که مردگان را زنده کنند، و از قبر خارج نمایند؟! «در اینجا است که هر کس به آنچه از پیش فرستاده امتحان می گردد، به سوی خدایی که مالک آنهاست، بر می گردد، و آنچه را که افترا می بستند، بکارشان نیاید».